TRANSCRIPT · EPISODE 238

I Watched the Same Film Three Times — and Understood More

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

173 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

My second job in England was in a cinema.

دومین کار من در انگلستان در یک سینما بود.

I could watch films while I worked, and I loved it.

می‌توانستم هنگام کار فیلم ببینم و این را دوست داشتم.

But one film made me wonder if I really understood English at all.

اما یک فیلم باعث شد از خودم بپرسم آیا واقعا انگلیسی می‌فهمم.

Welcome to Your English Toolbox and another chapter of Juan's Second Year.

به Your English Toolbox و فصل دیگری از Juan's Second Year خوش آمدید.

Juan, which film was it?

خوان، کدام فیلم بود؟

Pulp Fiction.

پالپ فیکشن.

That is not the easiest place to start.

برای شروع چندان آسان نیست.

I discovered that very quickly.

خیلی زود این را فهمیدم.

Before we go into the film, tell us about the job.

پیش از صحبت درباره فیلم، از کارت بگو.

I was an usher at a cinema.

من راهنمای تماشاگران در سینما بودم.

An usher is someone who helps people find their seats at a cinema or theatre.

راهنما کسی است که به مردم کمک می‌کند صندلی‌هایشان را در سینما یا تئاتر پیدا کنند.

I cut tickets and showed people where to sit.

بلیت‌ها را پاره می‌کردم و مردم را تا صندلی‌هایشان همراهی می‌کردم.

When the film started, I stayed in the room.

وقتی فیلم شروع می‌شد، در سالن می‌ماندم.

So you could watch the film as part of your working day?

پس می‌توانستی در ساعات کار فیلم را ببینی؟

Yes, but I also had a responsibility.

بله، اما مسئولیتی هم داشتم.

I needed to pay attention to safety in case of a fire.

باید برای حفظ ایمنی در صورت آتش‌سوزی هوشیار می‌بودم.

So it was not just sitting down and forgetting about everyone else.

پس نمی‌شد فقط بنشینی و دیگران را فراموش کنی.

Exactly.

دقیقا.

I had to be ready to help people if something happened.

باید آماده کمک می‌بودم اگر اتفاقی می‌افتاد.

What kinds of words did you need at work?

در کار به چه کلماتی نیاز داشتی؟

Simple words about tickets, seats and the cinema.

کلمات ساده درباره بلیت‌ها، صندلی‌ها و سینما.

I also needed to understand instructions about safety.

همچنین باید دستورالعمل‌های ایمنی را می‌فهمیدم.

That sounds different from learning a long list of words for an exam.

این با یاد گرفتن یک فهرست طولانی واژه برای امتحان فرق دارد.

Yes, because the words had a place in my day.

بله، چون آن کلمات بخشی از زندگی روزمره‌ام بودند.

When you show someone a seat, the situation helps explain the language.

وقتی کسی را تا صندلی‌اش همراهی می‌کنی، موقعیت به فهم زبان کمک می‌کند.

And when a customer asks a question, you have a reason to listen carefully.

و وقتی مشتری سؤالی می‌پرسد، دلیلی داری که با دقت گوش کنی.

And you still say it was your best job ever?

هنوز هم می‌گویی بهترین کاری بود که داشته‌ای؟

Yes, I do.

بله، همین را می‌گویم.

I loved working there, surrounded by stories.

کار کردن آنجا را دوست داشتم، در میان داستان‌ها.

And you were hearing English in a completely different way from a classroom.

و انگلیسی را به شکلی کاملا متفاوت از کلاس می‌شنیدی.

Very different.

خیلی متفاوت.

In class, I could often follow the teacher.

در کلاس اغلب می‌توانستم حرف معلم را دنبال کنم.

In a film, people did not stop because I needed another second.

در فیلم، آدم‌ها به خاطر اینکه من یک ثانیه بیشتر نیاز داشتم مکث نمی‌کردند.

Tell us about that first viewing.

از آن بار اول برایمان بگو.

The cinema was showing Pulp Fiction again, and I was excited to see it.

سینما دوباره پالپ فیکشن را نمایش می‌داد و من مشتاق دیدنش بودم.

Then the characters started talking.

بعد شخصیت‌ها شروع به صحبت کردند.

They spoke quickly, and some of the words were slang.

تند حرف می‌زدند و بعضی کلماتشان عامیانه بود.

Slang means very informal words or expressions used by particular groups of people.

زبان عامیانه یعنی کلمات یا عبارت‌های بسیار غیررسمی که گروه‌های خاصی استفاده می‌کنند.

Sometimes I caught a word and tried to work out what it meant.

گاهی کلمه‌ای را می‌شنیدم و سعی می‌کردم معنایش را حدس بزنم.

When I stopped to think, the conversation kept moving.

وقتی مکث می‌کردم تا فکر کنم، گفتگو ادامه پیدا می‌کرد.

And you missed the next part.

و بخش بعدی را از دست می‌دادی.

Exactly.

دقیقا.

I could see the characters and follow some of the action.

می‌توانستم شخصیت‌ها را ببینم و بخشی از داستان را دنبال کنم.

But I could not understand everything they were saying.

اما نمی‌توانستم همه حرف‌هایشان را بفهمم.

Could you tell when people were angry, even if you missed their words?

آیا می‌فهمیدی عصبانی‌اند، حتی اگر کلماتشان را نمی‌گرفتی؟

Often, yes.

اغلب بله.

Their voices and faces gave me clues.

لحن صدا و حالت چهره‌شان به من سرنخ می‌داد.

A clue is a small piece of information that helps you understand something.

سرنخ اطلاعات کوچکی است که به تو کمک می‌کند چیزی را بفهمی.

And sometimes the picture can help you guess what a conversation is about.

و گاهی تصویر به تو کمک می‌کند حدس بزنی گفتگو درباره چیست.

But guesses are not always right.

اما حدس‌ها همیشه درست نیستند.

That is true.

درست است.

You can enjoy the scene and check your guess later.

می‌توانی از صحنه لذت ببری و بعد بررسی کنی که حدست درست بوده است یا نه.

Did that make you feel discouraged?

آیا این دلسردت کرد؟

For a moment, yes.

برای لحظه‌ای، بله.

I was living and working in English, but this film sounded like another world.

به انگلیسی زندگی و کار می‌کردم، اما آن فیلم انگار از دنیای دیگری بود.

Did you expect the English in a film to sound like the English you heard at work?

انتظار داشتی انگلیسی فیلم مثل زبانی باشد که سر کار می‌شنیدی؟

I think I expected to understand more than I did.

فکر می‌کنم انتظار داشتم بیشتر بفهمم.

At work, many conversations had a clear purpose.

در محل کار، بسیاری از گفتگوها هدف مشخصی داشتند.

In the film, the characters could change direction in the middle of a conversation.

در فیلم، شخصیت‌ها ممکن بود وسط گفتگو موضوع را عوض کنند.

And they already knew things about each other that the audience was still discovering.

و از قبل چیزهایی درباره هم می‌دانستند که تماشاگر تازه داشت کشف می‌کرد.

So there were two things to follow: the story and the language.

پس باید دو چیز را دنبال می‌کردی: داستان و زبان.

Yes, and the film did not wait while I caught up.

بله، و فیلم منتظر نمی‌ماند تا من خودم را به جریان برسانم.

That feeling is familiar to a lot of learners.

بسیاری از زبان‌آموزان این احساس را می‌شناسند.

Understanding one person in a quiet conversation does not mean every film will be easy.

فهمیدن یک نفر در گفتگویی آرام به این معنی نیست که همه فیلم‌ها آسان‌اند.

That was useful for me to realise.

فهمیدن این موضوع به من کمک کرد.

I did not need to understand every word to know that a scene was tense or funny.

لازم نبود تک‌تک کلمات را بفهمم تا بدانم صحنه پرتنش است یا خنده‌دار.

But you did not leave it there, did you?

اما همان‌جا متوقف نشدی، درست است؟

No.

نه.

The cinema had more showings, so I signed up for several sessions on consecutive days.

سینما نمایش‌های دیگری داشت، پس برای چند نوبت در روزهای پشت سر هم ثبت‌نام کردم.

Consecutive days means one day after another.

روزهای پشت سر هم یعنی یک روز پس از روز دیگر.

The second time, I already knew more about the story.

بار دوم داستان را بهتر می‌شناختم.

I knew who was speaking and what was happening in some scenes.

می‌دانستم چه کسی صحبت می‌کند و در بعضی صحنه‌ها چه اتفاقی می‌افتد.

That gave me more attention for the words.

این به من اجازه داد بیشتر به کلمات توجه کنم.

Was there a moment when you noticed a difference?

لحظه‌ای بود که تفاوت را احساس کنی؟

I began to recognise words and short expressions that I had missed before.

شروع کردم به تشخیص کلمات و عبارت‌های کوتاهی که قبلا از دست داده بودم.

I could connect them with a situation I already knew.

می‌توانستم آن‌ها را به موقعیتی که از قبل می‌شناختم ربط بدهم.

So the scene was familiar, even if the language was still difficult.

پس صحنه برایت آشنا بود، هرچند زبان هنوز دشوار بود.

Yes.

بله.

I was not starting from zero again.

دوباره از صفر شروع نمی‌کردم.

And on the third viewing?

و بار سوم؟

I could pay attention to smaller details.

می‌توانستم به جزئیات کوچک‌تر توجه کنم.

I heard more of how people said things, not only what was happening.

بهتر می‌شنیدم که چطور چیزی را می‌گفتند، نه فقط اینکه چه اتفاقی می‌افتاد.

Did knowing the story make the film boring?

آیا دانستن داستان فیلم را خسته‌کننده کرد؟

No, I enjoyed noticing things I had missed.

نه، از دیدن چیزهایی که از دست داده بودم لذت بردم.

The same scene gave you a new question each time.

همان صحنه هر بار سؤال تازه‌ای پیش رویت می‌گذاشت.

First, what is happening?

اول: چه اتفاقی می‌افتد؟

Then, what are they saying?

بعد: چه می‌گویند؟

And later, how do they say it?

و بعدتر: چطور آن را می‌گویند؟

Yes, that describes the experience well.

بله، این تجربه را خوب توصیف می‌کند.

I still did not understand every line.

هنوز همه جمله‌ها را نمی‌فهمیدم.

But I could feel the difference.

اما می‌توانستم تفاوت را حس کنم.

How could you tell you were making progress?

چطور می‌دانستی پیشرفت می‌کنی؟

A moment that had passed too quickly began to make more sense.

لحظه‌ای که خیلی سریع گذشته بود کم‌کم معنای بیشتری پیدا کرد.

I knew more about why the characters were there.

بهتر می‌دانستم چرا شخصیت‌ها آنجا هستند.

That made it easier to notice words I had not caught before.

این باعث شد توجه به کلماتی که قبلا نشنیده بودم آسان‌تر شود.

Sometimes progress is hearing one expression you missed yesterday.

گاهی پیشرفت یعنی شنیدن عبارتی که دیروز از دست داده بودی.

Or realising that your first guess about a scene was wrong.

یا فهمیدن اینکه اولین حدست درباره صحنه اشتباه بوده است.

Yes.

بله.

That is still useful information.

این هم اطلاعات مفیدی است.

I like that distinction.

این تفاوت برایم جالب است.

The goal was progress, not a perfect score.

هدف پیشرفت بود، نه گرفتن نمره کامل.

Why might watching again help?

چرا دوباره تماشا کردن می‌تواند کمک کند؟

Researchers have studied repeated viewing and language learning.

پژوهشگران تماشای مکرر و یادگیری زبان را بررسی کرده‌اند.

In one study, learners who watched subtitled videos more than once learned more target vocabulary than when they watched once.

در یک مطالعه، کسانی که ویدئوهای زیرنویس‌دار را بیش از یک بار دیدند، واژگان انتخاب‌شده بیشتری نسبت به کسانی که یک بار دیدند یاد گرفتند.

Their situation was not exactly like mine in the cinema.

موقعیت آن‌ها دقیقا مثل موقعیت من در سینما نبود.

Right.

دقیقا.

That study used subtitles in two languages, so we cannot assume the same result for every film or every learner.

در آن مطالعه زیرنویس به دو زبان استفاده شد، پس نمی‌توانیم برای همه فیلم‌ها یا زبان‌آموزان همان نتیجه را فرض کنیم.

But your experience gives us a simple idea to try.

اما تجربه تو ایده ساده‌ای به ما می‌دهد که می‌توانیم امتحان کنیم.

If you already know the situation, you can choose a different detail to listen for.

اگر موقعیت را از قبل می‌شناسی، می‌توانی هنگام گوش دادن جزئیات دیگری را انتخاب کنی.

That is how it felt for me.

من همین احساس را داشتم.

Research also suggests that adult brains can change as people learn a second language.

پژوهش‌ها همچنین نشان می‌دهند مغز بزرگسالان هنگام یادگیری زبان دوم می‌تواند تغییر کند.

We cannot measure what happened in Juan's brain from this story.

از این داستان نمی‌توانیم اندازه بگیریم در مغز خوان چه اتفاقی افتاد.

What we can say is that adults can keep learning, and practice can help.

اما می‌توانیم بگوییم بزرگسالان همچنان می‌توانند یاد بگیرند و تمرین می‌تواند کمک کند.

That would have been encouraging to hear after my first viewing.

شنیدن این حرف بعد از بار اول تماشا به من دلگرمی می‌داد.

Let's turn your experience into something our listeners can try.

بیایید تجربه تو را به کاری تبدیل کنیم که شنوندگان بتوانند امتحان کنند.

Do they need to watch a whole film three times?

آیا لازم است یک فیلم کامل را سه بار ببینند؟

Not at all.

اصلا.

Choose a short scene you enjoy and can watch again.

صحنه کوتاهی را انتخاب کن که دوست داری و می‌توانی دوباره ببینی.

For the first viewing, focus on the situation.

بار اول بر موقعیت تمرکز کن.

Who is there, and what is happening?

چه کسی آنجاست و چه اتفاقی می‌افتد؟

You can use subtitles in your own language if they help you follow the scene.

اگر زیرنویس به زبان خودت کمک می‌کند صحنه را دنبال کنی، می‌توانی از آن استفاده کنی.

Then watch again and listen for a few useful expressions.

بعد دوباره آن را ببین و به چند عبارت مفید گوش کن.

If English subtitles help, turn them on.

اگر زیرنویس انگلیسی کمک می‌کند، آن را روشن کن.

And if the English subtitles move too quickly?

اگر زیرنویس انگلیسی خیلی سریع رد شود چه؟

Pause the scene, or choose a shorter and slower one.

صحنه را متوقف کن یا صحنه کوتاه‌تر و کندتری انتخاب کن.

You can also watch first with subtitles in a language you know.

همچنین می‌توانی ابتدا آن را با زیرنویس به زبانی که می‌دانی ببینی.

There is no prize for making the first viewing impossible.

برای غیرممکن کردن تماشای اول هیچ جایزه‌ای وجود ندارد.

That takes away some of the pressure.

این کمی از فشار کم می‌کند.

Just remember that subtitles are support, not a test you have to pass.

یادت باشد زیرنویس کمک است، نه امتحانی که باید قبول شوی.

Pause if you need to, and check what an expression means in that situation.

اگر لازم است مکث کن و بررسی کن عبارتی در آن موقعیت چه معنایی دارد.

Then watch once more and see whether you can hear it without reading.

بعد دوباره ببین و بررسی کن آیا می‌توانی بدون خواندن آن را بشنوی.

If that is too difficult, keep the subtitles on and try again another day.

اگر خیلی سخت است، زیرنویس را نگه دار و روز دیگری دوباره تلاش کن.

You can also say one useful phrase aloud and make your own example.

همچنین می‌توانی جمله‌ای مفید را بلند بگویی و مثال خودت را بسازی.

For example, imagine a character says, “I was looking for my keys.”

مثلا تصور کن شخصیتی می‌گوید: «داشتم دنبال کلیدهایم می‌گشتم».

The phrase tells us that an action was in progress in the past.

این جمله نشان می‌دهد عملی در گذشته در جریان بوده است.

Then you could make it your own and say, “I was looking for my phone.”

بعد می‌توانی آن را برای خودت تغییر دهی و بگویی: «داشتم دنبال تلفنم می‌گشتم».

You do not need to learn every sentence from the scene.

لازم نیست همه جمله‌های صحنه را یاد بگیری.

A few useful phrases are enough to begin.

چند عبارت مفید برای شروع کافی است.

Let's make the exercise even smaller.

بیایید تمرین را کوتاه‌تر کنیم.

Imagine you have five minutes and one short scene.

تصور کن پنج دقیقه وقت و یک صحنه کوتاه داری.

First, watch it and tell yourself what happened in one sentence.

اول آن را ببین و در یک جمله برای خودت بگو چه اتفاقی افتاد.

Next, choose one phrase you could actually use in your own life.

بعد عبارتی را انتخاب کن که واقعا می‌توانی در زندگی‌ات استفاده کنی.

Listen to it again and notice where the words join together.

دوباره به آن گوش کن و توجه کن کلمات چطور به هم وصل می‌شوند.

Then check the meaning in context, not only one word at a time.

بعد معنی را در بافت بررسی کن، نه فقط کلمه به کلمه.

Finally, make a new sentence about your own day.

در پایان جمله تازه‌ای درباره روز خودت بساز.

Could you give us an example?

می‌توانی مثالی بزنی؟

If I choose “I was looking for my keys,” I could say, “I was looking for my ticket.”

اگر «داشتم دنبال کلیدهایم می‌گشتم» را انتخاب کنم، می‌توانم بگویم «داشتم دنبال بلیتم می‌گشتم».

Good.

خوب است.

You are practising the same structure with a different object.

داری همان ساختار را با شیء دیگری تمرین می‌کنی.

We can change the situation as well.

همچنین می‌توانیم موقعیت را عوض کنیم.

“I was looking for my phone when the bus arrived.”

«داشتم دنبال تلفنم می‌گشتم که اتوبوس رسید».

The first action was in progress, and then something else happened.

عمل اول در جریان بود و بعد اتفاق دیگری افتاد.

I could say, “I was looking for my ticket when the film started.”

من می‌توانم بگویم: «داشتم دنبال بلیتم می‌گشتم که فیلم شروع شد».

Exactly.

دقیقا.

That is much easier to remember when I can connect it to a real situation.

وقتی بتوانم آن را به موقعیتی واقعی ربط بدهم، به خاطر سپردنش خیلی آسان‌تر است.

And you can return to the scene later without turning the whole film into homework.

و می‌توانی بعدا به صحنه برگردی، بدون اینکه کل فیلم را به تکلیف تبدیل کنی.

Exactly.

دقیقا.

Should everyone choose Pulp Fiction?

آیا همه باید پالپ فیکشن را انتخاب کنند؟

No.

نه.

I enjoyed it, but the speed and slang can make it challenging.

من از آن لذت بردم، اما سرعت و زبان عامیانه ممکن است آن را دشوار کند.

And some film language is informal or rude, so check the context before using it yourself.

و بعضی زبان فیلم‌ها غیررسمی یا رکیک است، پس پیش از استفاده خودت بافت را بررسی کن.

A familiar film, a short interview or a simple scene may be a more comfortable choice.

یک فیلم آشنا، مصاحبه کوتاه یا صحنه ساده شاید انتخاب راحت‌تری باشد.

The important thing is to choose something you want to return to.

مهم این است چیزی را انتخاب کنی که بخواهی دوباره سراغش بروی.

Juan, what did that cinema teach you beyond the vocabulary?

خوان، آن سینما غیر از واژگان چه چیزی به تو یاد داد؟

It taught me that I could enjoy a story before I understood every word.

به من یاد داد پیش از فهمیدن تک‌تک کلمات هم می‌توانم از داستان لذت ببرم.

And when I returned to it, I could notice something new.

و وقتی دوباره تماشا می‌کردم می‌توانستم چیز تازه‌ای کشف کنم.

That is a lovely invitation for this week.

این دعوت زیبایی برای این هفته است.

Pick a short scene and watch it again with a new purpose.

صحنه کوتاهی انتخاب کن و با هدفی تازه دوباره آن را ببین.

Notice one phrase, check it, and try using it yourself.

به یک عبارت توجه کن، آن را بررسی کن و سعی کن خودت به کار ببری.

And if the first viewing feels difficult, give yourself another chance.

و اگر بار اول سخت بود، یک فرصت دیگر به خودت بده.

Thank you for sharing the story, Juan.

ممنون که داستانت را با ما در میان گذاشتی، خوان.

Thank you for listening.

ممنون که گوش دادید.

See you next time on Your English Toolbox.

دفعه بعد در Your English Toolbox می‌بینمتان.